

چکیده:

حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تحولی بنیادین در سیاست بین الملل و به خصوص در سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه به وجود آورد. در پی این حادثه، گفتمان حاکم بر سیاست خارجی آمریکا تحت هدایت تیم نومحافظه کار جرج بوش به سمت تغییر رژیم و تغییر رفتار کشورهای سوق داده شد که همواره دولت‌مردان آمریکایی از آنها به عنوان دولتهای یاغی و سرکش نام می‌برند. در این راستا بود که ایران و عراق به همراه کره شمالی به عنوان محور شرارت معرفی شدند و عراق در ۲۰۰۳ به اشغال آمریکا درآمد. در پی آن، کشورهای دیگری همچون سوریه و عربستان نیز در تیررس تغییر رژیم آمریکا قرار گرفتند. در این میان کشور سوریه به دلایل مهمی همچون: حمایت از تروریسم، دخالت در ناآرامیهای عراق، تلاش برای بی ثباتی در لبنان و ... آماج حملات و اتهامات نومحافظه کاران آمریکا قرار گرفت. این مقاله در صدد پاسخگویی به این سؤال است که مهم ترین عوامل تنش زا و بحرانی بین آمریکا و سوریه کدامند و با توجه به این عوامل، سیاست خارجی آمریکا و جهت گیری این کشور در قبال سوریه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ چگونه بوده است؟ ملاحظه و بررسی عوامل بحرانی و تنش زا بین دو کشور، این فرضیه را مورد آزمون قرار می‌دهد که سیاست خارجی آمریکا نسبت به سوریه بعد از ۱۱ سپتامبر را می‌توان به همکاری محدود، دشمنی و رویارویی (تغییر رژیم) و در نهایت تغییر رفتار سوریه ارزیابی کرد.

کلید واژه‌ها: ۱۱ سپتامبر، سیاست خارجی آمریکا، نومحافظه کاران، تغییر رژیم، تغییر رفتار.

* دانشجوی دکتری رشته روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد رشت)

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال شانزدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۸، صص ۵۵-۸۸

حادثه تروریستی به برجهای تجارت جهانی و ساختمان وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) در سپتامبر ۲۰۰۱، شوک عظیمی به ایالات متحده به عنوان یگانه ابرقدرت جهان که دوران جنگ سرد و پس از آن را با موفقیت پشت سر گذاشته بود، وارد آورد. این حادثه که از آن به عنوان پرل هاربر دوم یاد شد، بسیاری از قواعد نظام بین الملل را به هم ریخت و باعث دگرگونی در سیاست بین الملل شد، مفاهیم جدیدی از قبیل جنگ پیش دستانه، بازیگران شبکه ای،^(۱) جنگ نامتقارن،^(۲) یک جانبه گرایی، هژمونی خوش خیم یا خیر خواهانه و غیره وارد روابط بین الملل شد. ژئواکونومیک که پس از جنگ سرد جای خود را به ژئوپلیتیک داده بود، بار دیگر احیا شد و ما شاهد تغییر در هنجار، قاعده و محیط بازی پس از ۱۱ سپتامبر شدیم. این حادثه فرصتی بی نظیر و طلایی در اختیار ایالات متحده قرار داد تا رفتار بازیگران بین المللی و منطقه ای را در راستای منافع خود شکل داده و با حل بحران معنا و هویتی که پس از جنگ سرد با آن مواجه بود، به معماری نظم مطلوب خود در جهان همت گمارد. آنچه که پس از این حادثه در سیاست خارجی آمریکا بسیار اهمیت می یابد، قدرت گرفتن گروهی تحت عنوان «نومحافظه کار»^(۳) است.^۱

با پیروزی جرج بوش، آنها فرصت تازه ای یافتند تا به رؤیای خود برای ایجاد نظم نوین جهانی جامه عمل بپوشانند. آنها با پیروی از عقاید پدران معنوی خود همچون: لئواشترانس،^(۴) آلبرت وهلستر،^(۵) و نورمن پادهورتز^(۶) به نوعی نسبی گرایی اخلاقی و تقسیم جهان به خیر و شر، برتری دموکراسی آمریکایی، یک جانبه گرایی، راهبرد تفوق، هژمونی و امپراتوری آمریکا اعتقاد داشتند. بعد از این حادثه، با تشکیل گروهی نیرومند از سپتامبر ۲۰۰۱ تا سپتامبر ۲۰۰۲، شروع به تدوین سیاست خارجی آمریکا نمودند. آنها که از «پروژه قرن جدید آمریکایی»^(۷) به شمار می آمدند، منشوری را تدوین کردند که به عنوان اساس

1. Network Players
2. Asymmetrical Warfare
3. Neo Conservative
4. Leo Strauss
5. Albert Wohlstetter
6. Norman Podhoretz
7. New American Century (PNAC)

سیاست خارجی و راهبرد کلان آمریکا به شمار آمد. این راهبرد که توسط بوش در سخنرانی اش در آکادمی علوم نظامی آمریکا در «وست پوینت»^(۱) به اطلاع عموم رسانده شد، به عنوان رهنامه جدید آمریکا و «مبارزه با تروریسم» نامیده شد. او در سخنرانی ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱ خود در برابر کنگره آمریکا، جنگ با تروریسم را اعلام و آن را نخستین جنگ قرن ۲۱ نامید و گروه‌های تروریستی را وارثان ایدئولوژی‌های جنایتکار قرن بیستم و پیروان راه فاشیسم و توتالیتاریسم معرفی کرد.^۲ بدین ترتیب، پس از این حادثه راهبرد کلان آمریکا براساس مبارزه با تروریسم شکل گرفت و تمام سیاستها و اقدامات آمریکا در راه این سیاست بسیج شدند. در این راهبرد بر نقش مؤثر و قدرتمند آمریکا در عرصه نظام بین الملل تاکید و به آمریکا توصیه شده بود که این کشور با استفاده از قدرت بی نظیر خود، رهبری جهان را به دست گرفته و جهانی را براساس اصول و ارزشهای لیبرال شکل دهد. همچنین در این راستا خاورمیانه به توجه به درهم تنیدگی آن با تروریسم، بنیادگرایی اسلامی، مسأله سلاحهای کشتار جمعی، دولتهای یاغی و بعد از ۱۱ سپتامبر اصطلاح محور شرارت، نقش محوری در راهبرد کلان آمریکا بازی می کرد و ایالات متحده تمام تلاش خود را برای تغییر وضع موجود در منطقه با استفاده از تغییر رژیم به کار بست.

۱۱ سپتامبر و شیفت پارادایمی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه

با وقوع حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر، ما با یک شیفت پارادایمی در سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه مواجه شدیم. تا قبل از ۱۱ سپتامبر و به خصوص در دوران جنگ سرد، سیاست ایالات متحده در منطقه براساس رهنامه ترومن، مبتنی بر جلوگیری از نفوذ و توسعه طلبی شوروی بود و در این راستا برای جلوگیری از نفوذ شوروی، همراهی با کشورهای مستبد منطقه ضروری می نمود. دیپلماسی به کار گرفته شده از سوی آمریکا در دوران ریگان نیز بی ثبات نساختن رژیمها بود که براساس اندیشه‌های جین کرک پاتریک،^(۲) سفیر این

1. West Point
2. Jeane Kirk Patrick

کشور در سازمان ملل که یک نومحافظه کار سرسخت محسوب می‌شد، استوار بود. در میان رؤسای جمهور آمریکا، بیشتر کارتر و کلینتون بودند که خود را درگیر خاورمیانه نموده بودند. میراث کلینتون نیز برای بوش پسر، آمیزه‌ای از دیپلماسی سازنده و بازدارنده بود. با به قدرت رسیدن بوش او توجه چندانی به خاورمیانه نمی‌کرد و ضرورتی نمی‌دید که بیش از پیش خود را درگیر خاورمیانه نماید. او حتی از کلینتون انتقاد می‌کرد که خود را بیش از حد به مسأله صلح اعراب و اسرائیل مشغول ساخته و از توجه به مسایل بنیادی بازمانده است. اما با ۱۱ سپتامبر، سیاست خارجی آمریکا در قبال منطقه خاورمیانه با یک چرخش اساسی مواجه شد. جایی که قبلاً سیاست همراهی با کشورهای مستبد و بی‌ثبات نساختن آنها ضروری محسوب می‌شد، جای خود را به سیاست تغییر رژیم کشورهای داد که از نظر ایالات متحده به عنوان دولتهای یاغی، سرکش و محور شرارت نامیده می‌شدند. این عقیده که به خصوص از سوی نومحافظه کاران دنبال می‌شد، بیشترین اشتباه آمریکا را پس از جنگ سرد، حمایت از کشورهای مستبد و دیکتاتور عنوان کرد. از این رو بحث تغییر ساختار سیاسی حاکم بر منطقه خاورمیانه و تغییر رژیم در منطقه مطرح شد و بعد از ۱۱ سپتامبر در رهنامه جدید مبارزه با تروریسم آمریکا، حلقه محوری این نبرد در خاورمیانه دیده شد و به مثابه میدان مینی دانسته شد که ایالات متحده بایستی این میدان را پاکسازی کرده و به ریشه کنی تروریسم پرداخته و خاکی را که این تروریسم و بنیادگرایی اسلامی در آن رشد می‌یابد، شخم بزند. در راهبرد کلان آمریکا کشورهایی همچون: عراق، لیبی، سوریه و ایران به عنوان تهدیدهای امنیتی آمریکا تلقی شدند و در راهبرد امنیت ملی این کشور به عنوان «اهداف راهبردی» نام برده شدند.^۴ نومحافظه کاران حاکم بر آمریکا بر تغییر رژیم کشورهایی که به عنوان دولتهای یاغی و سرکش محسوب می‌شدند، تاکید نموده و در سازمانها و مجلات مختلفی که تحت نظر آنها اداره می‌شد، از تغییر رژیم در عراق، ایران، سوریه به عنوان ضرورت یاد کردند.

تغییر رژیم و تغییر رفتار

عبارت تغییر رژیم به منزله ساقط نمودن دولت و حکومت کشوری و براندازی یک

حکومت از طریق تهاجم نظامی، کودتا و بمباران مناطق انتخابی است. در این روش با به دست گرفتن کنترل نظام کشور، نظارت بر شکل‌گیری ساختار سیاسی جدید براساس معیارها و الگوهای کشور مهاجم و اشغالگر انجام می‌شود. مایکل وایزنشتاین در مقاله‌ای در آسیا تایمز در ژوئیه ۲۰۰۴، تغییر رژیم را شامل سرنگونی و جایگزینی رهبری و دولت کشور هدف و همچنین تشکیلات اداری آن می‌داند. تغییر رژیم فراگیر شامل: اشغال نظامی کشور هدف و اصلاح قانون اساسی تشکیلات اداری آن و انتصاب افرادی است که موافق اصول لیبرالیسم و اقتصاد بازار آزاد آمریکا باشند. او آن را «ملت‌سازی»^(۱) می‌نامد.^۴ از سوی دیگر، به نظر او تغییر رژیم به معنای اعمال نفوذ بر دولت-کشور هدف است، به نحوی که آن دولت سیاست‌های خود را تغییر و خود را با اهداف و سیاست‌های کشور مهاجم هماهنگ سازد. در واقع تغییر رژیم در یک کشور به دو طریق انجام می‌شود: یکی از طریق سخت‌افزاری و یا به عبارتی «جنگ سخت» است که با استفاده از تهاجم نظامی، لشکرکشی و کودتا انجام می‌شود و دیگری بعد نرم تغییر رژیم مطرح است که «جنگ نرم» خوانده می‌شود. در این نوع تغییر رژیم با استفاده از جنگ روانی، حمایت از گروه‌ها و جریان‌ات اصلاح طلب و به عبارتی سیاست فروپاشی از درون مطرح است که نمونه آن وقوع انقلاب‌های رنگی در اوکراین و گرجستان است.

نمونه دیگری که برای تحت فشار قرار دادن کشورها توسط کشور مهاجم انجام می‌شود، سیاست تغییر رفتار است. تغییر رفتار به منزله سوق دادن سیاست داخلی و خارجی کشور هدف به سمت منافع و اهدافی است که کشور مهاجم در نظر دارد. در واقع هدف از اتخاذ این راهبرد توسط کشور مهاجم، بدین خاطر است که خطرها و تهدیدهای امنیتی که از جانب کشور هدف علیه منافع کشور مهاجم وجود دارد را کاهش دهد. در تغییر رفتار کشورهای خاورمیانه سیاستی که توسط ایالات متحده در پیش گرفته شده، این است که مدلی از اسلام نرم، معتدل، اروپایی و میانه‌رو ارائه شود که کمتر برای منافع ایالات متحده خطر آفرین باشد و همچنین از تروریسم بنیادگرایی اسلامی و تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی کاسته شود. برای این امر، دموکراسی‌سازی و تحت فشار قرار دادن

برای اتخاذ اصلاحات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بعد از ۱۱ سپتامبر بسیار مطرح شده که نمونه آن طرح‌های لیبرال و دموکراتیک نومحافظه کاران برای تغییر خاورمیانه است؛ طرح خاورمیانه بزرگ را می‌توان در زمره این سیاست به شمار آورد. نومحافظه کاران و سیاستمداران آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر با توجه به مسایلی همچون: تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، بنیادگرایی اسلامی، فساد و ناتوانی اکثر حکام منطقه، خواهان تغییر رژیم کشورهای همچون سوریه، عراق و ایران شدند. آنها این کشورها را به عنوان کشورهای ناتوان، ضعیف و ناکارآمد^(۱) معرفی کردند. از نظر آنها کشورهای سرکش، کشورهای هستند که با نظام بین الملل سر ناسازگاری دارند و کشورهای شکست خورده نیز کشورهای هستند که در فرایند ملت-سازی شکست خورده اند.^۵ آنان با توجه به ماهیت ترد و شکننده حکومت‌های حاکم بر خاورمیانه، همچنین عدم توسعه یافتگی، تحقق نیافتن جامعه مدنی، وجود فرهنگ عشیره‌ای و قبیله‌ای و بافت اجتماعی فرسوده، آنها را دولت‌های ضعیف، ناتوان و ناکارآمد دانستند.

آمریکا و سوریه پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

روابط دو کشور سوریه و آمریکا همواره پارادوکسیکال بوده و کش و قوس فراوانی داشته است. از سال ۱۹۵۰، سوریه تنها کشوری بوده که از سوی واشنگتن به عنوان حامی تروریسم شناخته شده، اما با ایالات متحده روابط دیپلماتیک نیز دارد. دشمنی و خصومت بین دو کشور تنها بر پایه منافع سیاسی و راهبردی نیست، بلکه بر اساس دشمنی و عداوت ایدئولوژیکی و شخصی نیز قرار دارد. ایالات متحده، سوریه را به عنوان حامی تروریسم و مخالف آمریکا و اسرائیل تلقی می‌کند و سوریه نیز ایالات متحده را حامی اسرائیل می‌داند.

دو کشور سوریه و آمریکا فقط طی سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۷۴ روابط گرم و صمیمی داشته‌اند و ایالات متحده کمک‌های بسیاری در طی این مدت به سوریه نموده است،^۶ اما از سال ۱۹۸۱ این کمکها قطع شد. در طول جنگ سرد نیز روابط دو کشور تحت تاثیر دوران دوقطبی

1. Failed State

و برخاسته از الزامات آن زمان تعریف و تبیین می شد. رژیم بعث حاکم بر سوریه به خاطر شباهت‌های ایدئولوژیکی که قرابت بسیار زیادی با سوسیالیسم شوروی داشت، از سوسیالیسم به عنوان منبع الهام بخشی برای خود بهره می گرفت. این دوستی و نزدیکی بین شوروی سابق و سوریه، به سوریه یک عمق راهبردی می بخشید که در مواجهه با حملات اتمی اسرائیل یا آمریکا می توانست از حمایت ابرقدرت شرق بهره برد.

با فروپاشی شوروی، سوریه خواهان برقراری ارتباط و رابطه نزدیک تری با ایالات متحده شد. ایالات متحده نیز مایل بود در برقراری یک نظم منطقه ای و سیستم امنیت تک قطبی سوریه را با خود همراه سازد، اما حافظ اسد تمایلی به این کار نداشت و نمی خواست همانند انور سادات در سال ۱۹۷۹ که در کمپ دیوید تن به پیمان صلح با اسرائیل داده بود، وارد اردوگاه آمریکا شود. در جریان جنگ دوم خلیج فارس و حمله عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰، سوریه به ائتلاف ضد جنگ به رهبری آمریکا علیه عراق پیوست و بعداً نیز نقش فعالی در پیمان ۶+۲ ایالات متحده برای برقراری یک سیستم امنیت تک قطبی ایفا نمود. در این زمان، حافظ اسد چراغ سبزی به گفتگوهای صلح با اسرائیل نشان داد، به طوری که در کنفرانس صلح مادرید، برای اولین بار مقامات دو کشور اسرائیل و سوریه در مورد حل و فصل مناقشه به مذاکره پرداختند. اما این مذاکرات که نزدیک به ۴/۵ سال به طول انجامید، سرانجام در مارس ۱۹۹۶ به شکست منجر شد. این روابط تا سال ۲۰۰۰ بر همین منوال ادامه یافت. مرگ حافظ اسد و به قدرت رسیدن پسرش بشار اسد در جولای ۲۰۰۰، به قدرت رسیدن جرج بوش در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر ۲۰۰۰ و هم زمان نفوذ نومحافظه کاران آمریکا، همچنین استقرار شارون در اسرائیل و شروع انتفاضه دوم، روابط آمریکا و سوریه را بسیار پیچیده و دشوارتر از قبل ساخت. از همه اینها مهم تر، وقوع حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است که نقطه شروع روابط بحرانی بین آمریکا و سوریه به شمار می آید. با وقوع حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر، نومحافظه کاران که به انتقاد شدید از سیاستهای کلینتون پرداخته بودند، خواهان سیاست تهاجمی آمریکا علیه کشورهای با اصطلاح یاغی و به خصوص سوریه شدند. آنان که به لحاظ عقیدتی اغلب طرفدار حزب لیکود اسرائیل و یهودی

بودند، خواهان سیاست قاطع آمریکا علیه سوریه شدند. این نومحافظه کاران و افرادی همچون: نورمن پاد هورتز، دیوید و میرا وورمسر،^(۱) مایکل لدین،^(۲) چارلز کراوتهامر،^(۳) و ماکس بوت^(۴) خواهان تغییر رژیم سوریه شدند. آنها در گزارشی که در سال ۱۹۹۷ تحت عنوان «تغییر جهت کامل»^(۵) برای بنیامین نتانیا هو، نخست وزیر وقت اسرائیل، تهیه کرده بودند، خواهان تضعیف سوریه و مهار این کشور شدند. در این گزارش به اسرائیل توصیه شده بود که با همکاری اردن و ترکیه به سمت مهار و تضعیف سوریه برود و شعار «صلح جامع» و سیاست «زمین در برابر صلح» را در مورد بلندبیهای جولان به کنار گذارد.^۷

در ابتدای پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، سوریه تلاش نمود تا در چارچوب مبارزه با تروریسم بوش گام بردارد. پس از این حادثه، بشار اسد پیام تلگرافی به بوش فرستاد و اظهار هم دردی کرد و تسلیت گفت.^۸ بشار اسد همچنین پیشنهاد کرد که فرایند صلح با اسرائیل را از سر گیرد و وعده داد تا دفا تر حماس، جهاد اسلامی را در دمشق ببندد، و در فواصل معینی جلوی اقدامات حزب الله را بگیرد.^۹ اما بوش این پیامها را تو خالی دانست و از مواضع سوریه نسبت به تروریسم، عراق، سلاحهای کشتار جمعی، لبنان، اسرائیل و دموکراسی در داخل سوریه شکایت و گله نمود. حتی در چارچوب مبارزه با تروریسم، سوریه اجازه داد تا نیروهای FBI در اوایل سال ۲۰۰۳ میلادی برای تعقیب اعضای القاعده و بررسی ارتباط شهروندان سوری با آنها، وارد خاک این کشور شوند. این همکاری باعث دلگرمی مقامات آمریکایی شد، به طوری که نیکلاس برنز، معاون وزیر خارجه آمریکا، گفت: «همکاری سوریه زندگی آمریکایی ها را نجات داده است.»^{۱۰} با این حال، اشغال عراق روابط آمریکا و سوریه را بحرانی کرد و بعد از اشغال این کشور، انتقادات و حملات تندی از سوی مقامات آمریکایی نسبت به سوریه ابراز شد. مقامات آمریکایی طی اظهاراتی همکاری سوریه در مبارزه با تروریسم را کافی ندانسته و خواهان پایان حمایت سوریه از گروههای تروریستی شدند. بازهای حاکم بر کاخ

1. David and Mirawo Varmser
2. Mickel Leden
3. Charles Krauthamer
4. Max Boot
5. A Clean Breac: A New Strategy for Securing the Relim

سفید اظهار داشتند: «درست است که سوریه گامهای مثبت و سازنده ای در مبارزه با تروریسم و القاعده برداشته، اما این گامهای مثبت نبایستی با گامهای منفی که سوریه در جاهای دیگر بر می دارد دیده شود. مبارزه نصف و نیمه با تروریسم کافی نیست و سوریه بایستی حمایت خود را از گروههای تروریستی پایان دهد.»^{۱۱} آنها همچنین خواهان گامهای راهبردی و تغییرناپذیر از سوی سوریه شدند. در پی این اظهارات، دوره سردی در روابط بین دو کشور حاکم شد و برخی از نومحافظه کاران خواهان قرار دادن سوریه در فهرست محور شرارت بوش شدند، برخی نیز سوریه را در فهرست تغییر رژیم آمریکا قرار دادند. سیاستمداران آمریکایی به مقامات ایالات متحده توصیه کردند که به سیاست فشار بر سوریه ادامه دهند و به فکر تقسیم این کشور باشند، یا اینکه سوریه در دو موضوع سیاستهای خود را تغییر دهد؛ یکی عراق، و دیگری اسرائیل. بعد از قتل رفیق حریری نیز تنش بین دو کشور افزایش یافت و بعد از این قتل، فشار برای بیرون راندن سوریه از لبنان و تغییر رژیم این کشور بسیار مطرح شد. به طور کلی، بعد از ۱۱ سپتامبر مهم ترین موضوعات تنش را بین سوریه و آمریکا که سیاست آمریکا را به سمت تغییر رژیم و سپس تغییر رفتار بشار اسد هدایت می کرد را می توان به شرح زیر خلاصه نمود:

۱. اتهام حمایت از تروریسم و تلاش برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی و حمایت از گروههای بنیادگرای اسلامی حماس، جهاد اسلامی و حزب الله؛
۲. اتهام مخالفت با اشغال عراق و ادعای اینکه حمله آمریکا براساس منافع اسرائیل طراحی شده است؛
۳. اتهام حمایت از صدام حسین و اجازه ورود داوطلبان شبه نظامی از خاک سوریه به عراق؛
۴. اتهام تلاش برای بی ثبات کردن لبنان و کنترل کامل بر این کشور؛
۵. مسأله مناقشه اسرائیل و سوریه؛ و
۶. اتهام اینکه رژیم حاکم بر سوریه رژیمی دیکتاتوری است.

مهم ترین دلایل آمریکا برای تغییر رژیم و سپس تغییر رفتار در سوریه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

۱. حمایت از تروریسم: از سال ۱۹۷۹ سوریه به طور منظم در فهرست کشورهای قرار داشته که وزارت خارجه آمریکا آنها را به عنوان حامیان تروریسم بین الملل می شناسد. سوریه همواره از جانب آمریکا به خاطر حمایت از گروههای اسلامی حماس، جهاد اسلامی و حزب الله مورد اتهام قرار گرفته و سرزنش شده است. این موضوع به همراه تلاش برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی و همچنین بعد از اشغال عراق، مسأله حمایت از شورشها در عراق و اجازه ورود داوطلبان از خاک این کشور به عراق، سوریه را در لیست کشورهای تروریسم و همچنین محور شرارت قرار داده است؛ اگرچه ابتدا بعد از حملات ۱۱ سپتامبر، سوریه همکاری نزدیکی را با ایالات متحده در چارچوب مبارزه با تروریسم رهنامه بوش انجام داد و این باعث قدردانی مقامات آمریکایی شد، به طوری که بر اساس گزارش وزارت خارجه آمریکا در مورد تروریسم، سوریه با ایالات متحده در دیگر کشورهای خارجی علیه القاعده و دیگر سازمانهای تروریستی همکاری داشته است. بر اساس این گزارش، سوریه در کشف یک توطئه توسط القاعده در کانادا که برای حمله به ایالات متحده و تاسیسات حکومتی کانادا طراحی شده بود، کمک زیادی نموده است.^{۱۲} همچنین سوری ها، اطلاعات مهمی در مورد محمد حیدر زمار،^(۱) کسی که ملیت سوری-ژرمنی داشته و محمد عطا،^(۲) یکی از کسانی که به طور مستقیم در حمله به تجارت جهانی دخالت داشته، در اختیار ایالات متحده قرار دادند. این اطلاعات به قول بیشتر مقامات آمریکایی در نهایت مانع دو حمله علیه منافع آمریکا در خلیج فارس در سال گذشته شده است،^{۱۳} اما این همکاریها زیاد به طول نینجامید. به طوری که بر اساس گزارش ماه می وزارت خارجه آمریکا در مورد تروریسم، سوریه همکاری اطلاعاتی خود را با آمریکا پایان داد. در این گزارش ادعا شده بود که همکاری سوریه علیه کسانی که از مرز این کشور به عراق سرازیر می شوند، کافی نبوده است. همچنین، موضوع

1. Muhammad Haydar Zammar

2. Mohammad Atta

دیگری که باعث پایان یافتن این همکاری بین سوریه و آمریکا شد، قراردادن حزب الله در فهرست تروریسم توسط آمریکا بود.

تلاش برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی نیز از جمله اتهاماتی بود که از سوی ایالات متحده به سوریه زده می شد. مقامات آمریکایی بارها سوریه را به تلاش برای دستیابی و توسعه سلاحهای کشتار جمعی محکوم کرده اند. براساس گزارش سازمان سیا در سال ۲۰۰۳ میلادی، سوریه برنامه های موشکی بالستیک خود را با کمک کره شمالی توسعه داده است. جان بولتون نیز در این زمان گفت: «سوریه به خاطر نگرانیهای منطقه ای که دارد، در جستجوی بالا بردن توان موشکی خود با الهام از موشکهای بالستیک کره شمالی است.» او همچنین در ادامه اظهار داشت: «سوریه در حال توسعه توانایی و ظرفیت سلاحهای بیولوژیکی تهاجمی است.»^{۱۴} از ژانویه ۲۰۰۵ رسانه های روسی و منابع اسرائیلی گزارش دادند که روسیه تسلیحات SA-۱۸ موشکهای دفاع هوایی و SS 26 را به سوریه فروخته است. اگرچه این موضوع توسط مقامات روسیه و سوریه انکار شد و پوتین نیز در ملاقات با مقامات اسرائیلی در آوریل ۲۰۰۵ گفت که «نگرانیهای امنیتی اسرائیل را درک می کند و روسیه موشکهایی را به سوریه فروخته است که برد آن کم است و به قلمرو اسرائیل نمی رسد.»^{۱۵} بشار اسد نیز در پاسخ به این اتهامات اظهار داشت: «ما کشوری هستیم که در معرض خطر تجاوز اسرائیل قرار داریم. بنابراین طبیعی است که به دنبال ابزاری برای دفاع از خود باشیم.»^{۱۶} اما در واقع آنچه در بحث اتهام حمایت از تروریسم به سوریه بسیار مهم است و همواره سیاستهای خصمانه آمریکا را نسبت به سوریه باعث شده است، مسأله حمایت از گروههای اسلامی حماس، جهاد اسلامی فلسطین و حزب الله لبنان می باشد. در واقع آنچه که بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر به همکاری سوریه با آمریکا در مبارزه با تروریسم خاتمه داد، همین مسأله بوده است. بعد از اینکه بوش دنیا را به دو قسمت «با ما یا علیه ما» تقسیم نمود و گروههای جهاد اسلامی و حماس را نیز در زمره گروههای تروریستی قرار داد، بشار اسد این سازمانها را «جنبشهای آزادی خواه» نامید و اظهار داشت که آنها مبارزان در راه خدا هستند.^{۱۷}

در اواخر نوامبر ۲۰۰۳، مقامات آمریکایی به سوری ها یادآور شدند که این کشور هیچ

اقدامی را در مورد گروه‌های فلسطینی حماس و جهاد اسلامی انجام نمی‌دهد. پاول حتی در سفر به دمشق در مه ۲۰۰۳ گفت که «سوریه بایستی علیه گروه‌های فلسطینی اقدام کند و دفاتر آنها را ببندد». زمانی که در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۴ در اورشلیم بمبی منفجر شد، پاول، سوریه را متهم نمود که برای گروه‌های مبارز فلسطینی سلاح می‌فرستد. او در ادامه اظهار داشت: «سوریه نمی‌تواند به بهبود روابط با اسرائیل و آمریکا امیدوار باشد.» وی همچنین به مقامات سوری یادآور شد که شرایط راهبردی منطقه تغییر یافته است.^{۱۸} در پاسخ به این اظهارات بشار اسد گفت: «ما به آمریکایی‌ها گفتیم که بستن دفاتر مشکل را حل نمی‌کند. هر فلسطینی می‌تواند خانه‌ای بخرد و آپارتمانی را اجاره کند. هزاران فلسطینی در سوریه، لبنان و جاهای دیگر هستند، آنها می‌توانند هر جایی را به هم بریزند.»^{۱۹}

با توجه به این اتهامات بود که برخی بازها و نومحافظه‌کاران کاخ سفید، خواهان قراردادادن سوریه در فهرست محور شرارت بوش شدند. آنها سوریه را به خاطر شباهت با کوبا و لیبی، هم به خاطر عقیدتی و سیاسی و هم به علت توسعه سلاح‌های کشتار جمعی، «یک محور شرارت کوچک‌تر» خواندند و به لحاظ حمایت از حزب الله لبنان، حمایت از صدام و مخالفت با جنگ عراق و همچنین به خاطر گرایش‌های ضدآمریکایی و ضداسرائیلی‌اش و در نهایت به خاطر تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، به عنوان عضو تکامل یافته محور شرارت به همراه کره شمالی و عراق، معرفی کرد. نورمن پادهورتز، یکی از نومحافظه‌کاران آمریکا در سپتامبر ۲۰۰۳، سوریه، لبنان، فلسطین و لیبی را نیز به همراه کره شمالی، عراق و ایران به عنوان محور شرارت خواند و خواهان تغییر رژیم در این کشورها شد.^{۲۰} چارلز کراتهامر نیز در مقاله‌ای در واشنگتن پست، تحت عنوان «سوریه و محور شرارت جدید»،^(۱) سوریه را به خاطر رابطه با گروه‌های حماس، جهاد اسلامی و حزب الله و ارتباط این گروه‌ها با ایران، به عنوان محور شرارت و قسمت میانی و حیاتی این محور معرفی کرد و خواهان تغییر رژیم در سوریه شد.

۲. مخالفت با اشغال عراق و مسأله ورود نیروهای داوطلب از مرز سوریه به عراق: موضوع عراق و مسأله ورود نیروهای داوطلب از مرز سوریه به خاک عراق برای خرابکاری در این کشور، بعد از اشغال عراق به موضوعی بسیار داغ بین آمریکا و سوریه تبدیل شده است. اگرچه ابتدا سوریه از اقدامات آمریکا در چارچوب سازمان ملل برای خلع سلاح رژیم صدام حمایت می کرد، به طوری که حتی در ۸ نوامبر ۲۰۰۲، سوریه به قطعنامه ۱۴۴۱ سازمان ملل علیه عراق برای بازگشت بازرسان تسلیحاتی به عراق، به عنوان عضو غیر دایم شورای امنیت رأی مثبت داد و برخی از مقامات سوری نیز از این اقدام مثبت بشار اسد حمایت کردند، اما با حمله آمریکا به عراق و اشغال این کشور در ۲۰۰۳، مقامات سوری به انتقاد از آن پرداخته و نقشه ها و طرحهای جاه طلبانه آمریکا را در منطقه تقبیح نمودند. از نظر مقامات سوری، این حمله به عنوان مقدمه ای برای تسلط بر نفت و هژمونی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس به خاطر منافع اسرائیل تلقی شد. سوریه، حمله آمریکا به عراق را با عنوان «حمله وحشیانه»^(۱) نام برد. بشار اسد در اجلاس سران عرب در اول مارس ۲۰۰۳، از این اقدام آمریکا علیه عراق به عنوان تسلط بر منابع نفتی خاورمیانه و ترسیم مجدد نقشه سیاسی خاورمیانه یاد کرد. او خطر این جنگ و اشغال عراق را کمتر از موافقت نامه های سایکس بیکو ۱۹۱۶، اعلامیه بالفور ۱۹۱۷ و ایجاد اسرائیل در ۱۹۴۸ ندانست.^{۲۱}

فاروق الشرع، وزیر خاورمیانه سوریه، نیز حمله آمریکا به عراق را همانند حمله و رفتار نازی های آلمان در جنگ جهانی دوم دانست و بوش را با رایش سوم مقایسه کرد.^{۲۲} بعد از این حمله، حتی برخی از مقامات سوری آشکارا خواهان پیروزی عراق در این جنگ شدند و برخی کشورهای عربی را به مقابله با آمریکا تحریک کردند. احمد کفتارو، مفتی اعظم سوریه، حتی علیه نیروهای آمریکایی و انگلیسی اعلام جهاد کرد و آن را یک «جنگ مقدس»^(۲) نامید.^{۲۳} بعد از این اظهارات مقامات سوری، در ۱۸ ژوئن ۲۰۰۳ نیروهای آمریکایی به نزدیکی قلمرو سوریه حمله کردند و تعدادی از سربازان سوری را کشتند. در حقیقت این یک پیام آشکار به دمشق

1. Barbaric Attack
2. Holy War

بود که اگر این کشور رفتارش را تغییر ندهد، با رفتار نظامی آمریکا مواجه خواهد شد. در همین زمان مقامات آمریکایی دولت سوریه را یک «دولت یاغی»^(۱) نامیدند و اعلام کردند که این کشور رفتار «بسیار بدی» را در پیش گرفته است و اگر به این رفتار خود ادامه دهد، شاید هدف بعدی یورش نظامی آمریکا قرار گیرد.^{۲۴}

البته مسأله به اینجا ختم نشد. پس از اشغال عراق، بحث ورود مقامات عراقی به سوریه و همچنین ورود نیروهای داوطلب خارجی از مرز سوریه به عراق برای عملیات خرابکاری نیز به این اتهامات افزوده شد. مقامات آمریکایی بارها سوریه را متهم کردند که این کشور مرزهای خود را کنترل نمی کند. در طول دو هفته اول آوریل ۲۰۰۳، برخی از مقامات آمریکایی به سوریه هشدار دادند که تعدادی از مقامات و افراد منصوب به خانواده صدام و برخی از چهره های علمی این کشور از طریق مرز عراق با سوریه وارد خاک سوریه شده اند. در این زمان بوش به سوریه هشدار داد که آمریکا اجازه نخواهد داد اعضای حزب بعث و خانواده صدام حسین، سوریه را مأوایی برای خود بیابند. بعدها اتهام عدم کنترل سوریه بر مرزهای خود با عراق و ورود نیروهای خارجی و القاعده از مرز این کشور به عراق نیز مسأله را بیش از پیش پیچیده ساخت. در این زمان مقامات آمریکایی بارها سوریه را بر عدم کنترل مرزهای خود با عراق تحت فشار قرار می دادند. دونالد رامسفلد در ۲۸ مارس ۲۰۰۳ اظهار داشت: «ما اطلاعاتی داریم که از طریق مرز سوریه با عراق، نیروهای شبه نظامی وارد خاک عراق می شوند و اینها تهدیدی مستقیم برای زندگی نیروهای ائتلاف هستند».^{۲۵} در ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۳، سخنگوی نظامیان آمریکایی ادعا کرد که نیروهای آمریکایی چندین نفر از نیروهای سوریه را کشتند و یک تعداد از آنها را در نزدیک شهر «قائم»^(۲) دستگیر و اسیر نمودند، و این هشدار را به سوریه بود تا بر مرزهای خود کنترل بیشتری داشته باشد. پیام مخالفت آمریکا با سوریه در این زمینه، توسط کالین پاول در ۲۳ مه ۲۰۰۳ به سوریه ابلاغ شد. او به سوریه اعلام کرد که «وضعیت استراتژیک منطقه تغییر یافته است و سوریه با دو انتخاب مواجه است؛ یا حمایت

1. Rogue Nation
2. Qaim

مستقیم خود را از گروه‌های تروریستی خاتمه دهد یا اینکه رویکرد متفاوتی را در پیش گیرد.^{۲۵} او همچنین در جریان کنفرانس مطبوعاتی خود در دمشق به بشار اسد این پیام را داد که «تغییر وضعیت راهبردی مورد نظر این است که آمریکا از چنان ظرفیتهای نظامی، فرهنگی و اجتماعی برخوردار است، در صورتی که کشورهای منطقه منافع آمریکا را به خطر بیندازند، آمریکا سیاست تنبیهی در قبال این کشورها در پیش خواهد گرفت.»^{۲۶} بعد از این اظهارات او به همراه رامسفلد، «هشدار پیش گیرانه‌ای»^(۱) به سوریه دادند و اعلام کردند که ایالات متحده هیچ مداخله‌ای را از جانب سوریه در عراق تحمل نمی‌کند. بشار اسد نیز متعاقباً در پاسخ به این اظهارات پاول، در ۲۱ آوریل ۲۰۰۳ اعلام کرد: «مرزهایش را با عراق بسته است.»^{۲۷}

زلمای خلیل زاد، سفیر سابق آمریکا در عراق نیز در ۴ اگوست ۲۰۰۵، سوریه را بخشی از مشکلات عراق دانست. او در سپتامبر ۲۰۰۵ سوریه را متهم کرد که حکومت این کشور اجازه می‌دهد افراد القاعده از عربستان، یمن و آفریقای شمالی وارد فرودگاه دمشق شده و از آنجا وارد خاک عراق شوند. او در ادامه گفت: «آمریکا هیچ گزینه‌ای جز اقدام نظامی علیه بشار اسد ندارد.»^{۲۸} در پاسخ به این اظهارات، عماد مصطفی، سفیر سوریه در ایالات متحده این اظهارات را واهی خواند و گفت: «سوریه بارها مقامات آمریکایی و عراقی را به گفتگو در مورد این مسأله دعوت کرده تا راه حلی بیابند، اما هیچ کدام از دو کشور پاسخی نداده‌اند.»^{۲۹}

در این زمان با توجه به گسترش تنش و اظهارات تند مقامات ایالات متحده علیه عراق، بیشتر تحلیلگران سیاسی از تغییر رژیم در سوریه سخن به میان می‌آوردند. مقامات کاخ سفید به ایالات متحده توصیه می‌کردند که سوریه را به خاطر این موضوع تحت فشار قرار دهد. در این راستا، کلید اول توسط «تام دانتوس»، از اعضای کنگره آمریکا زده شد. او چند هفته پس از سقوط صدام به دمشق رفت و پس از دیدار با بشار اسد و فاروق الشرع از سوریه به شدت انتقاد کرد و اظهار داشت: «اگر دمشق بخواهد از فرصتهای تغییر تاریخی در عراق استفاده کند، باید گامهای سازنده‌ای را در قبال خواسته‌های آمریکا بردارد.» او به سوریه هشدار داد که «در صورت انتخاب گزینه منفی، مجازاتهای سنگینی علیه این کشور از جمله طرح مجدد لایحه

بازخواست سوریه در کنگره مورد توجه قرار می‌گیرد.^{۳۰} بنابراین در کنگره آمریکا اقدامهای عملی برای تحریمهای اقتصادی علیه سوریه برداشته شد و هیأتی ۱۰ نفره از نمایندگان کنگره در ۱۱ اکتبر ۲۰۰۳ با هدف تحقیق درباره مسایلی از قبیل همکاری سوریه در مبارزه با تروریسم، بستن مرزهای خود با عراق، مسأله داراییهای صدام در سوریه، سلاحهای کشتار جمعی و غیره وارد سوریه شدند. مجلس سنا نیز پس از استماع سخنان این هیأت در مورد همکاری یا عدم همراهی سوریه در ۲۱ آبان ۱۳۸۲، لایحه تحریم سوریه را که توسط مجلس نمایندگان در ۲۴ مهر ۱۳۸۲ تصویب شده بود، تایید کرد. طبق این طرح که «لایحه مسئولیت‌پذیری سوریه و تمامیت ارضی لبنان»^(۱) نام گرفت، سوریه بایستی حمایت خود را از گروههای تروریستی خاتمه داده و به قاچاق اسلحه به عراق و انتقال غیرقانونی نفت از این کشور پایان دهد و همچنین بیست هزار نیروی نظامی خود را از لبنان خارج کند.

۳. مسأله حضور نیروهای سوریه در لبنان و اتهام بی‌ثبات کردن لبنان: یکی دیگر از عوامل تنش‌زا در روابط ایالات متحده و سوریه، مسأله حضور نیروهای سوریه در لبنان بوده که پس از ۱۱ سپتامبر این موضوع به بحث جدی در میان دو کشور تبدیل شده است. ورود نیروهای سوریه به لبنان در پی جنگهای داخلی (۱۹۹۰-۱۹۷۵) بوده که دمشق برای پایان دادن و فرو نشاندن شورشها وارد لبنان شد. این درگیریها با پیمان طائف در ۱۹۸۹ پایان یافت و در پی این توافق صلح، جنگ پایان یافت. پس از آن، نیروهای سوریه در لبنان باقی ماندند و با توجه به روابط نزدیک و مستحکمی که سوریه با حزب الله لبنان داشت، قدرت این کشور در لبنان بسیار افزایش یافت. سوریه به لبنان به عنوان یک دارایی راهبردی می‌نگرد. در واقع، حضور این کشور در لبنان به آن یک عمق راهبردی می‌بخشد. حزب حاکم سوریه، لبنان را بخشی از «سوریه بزرگ» و بخشی از بلاد شام می‌داند. «سوریه بزرگ‌تر» مفهومی است که اسرائیل، اردن و بخشهایی از ترکیه را شامل می‌شود.^{۳۱} در واقع سوریه با حضور خود در لبنان و با توجه به ارتباط نزدیکی که با حزب الله این کشور دارد، می‌تواند از آن به عنوان

1. Syria Accountability and Lebanese Sovereignty Restoration Act. (SALSA)

برگ برنده‌ای برای امتیاز گرفتن از ایالات متحده و اسرائیل استفاده و در پی آن بازدارندگی خود را تقویت نماید. سوریه همواره برای خروج از لبنان تحت فشار آمریکا و اسرائیل و همچنین فرانسه قرار داشته است. بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر نیز فشار برای خروج از لبنان بر سوریه افزایش یافت. پاول، وزیر خارجه وقت آمریکا، در ۱۳ مارس ۲۰۰۳ خواهان خروج و عقب‌نشینی سوریه از لبنان شد. کاندولیزا رایس نیز خواهان پایان اشغال لبنان توسط سوریه شد. در واقع دو عامل و موضوع بسیار مهم بعد از ۱۱ سپتامبر بر خروج و تحت فشار قرار دادن سوریه برای خروج از لبنان بسیار تاثیرگذار بوده است: مسأله اول، قتل رفیق حریری نخست‌وزیر سابق لبنان در ۱۴ ژانویه ۲۰۰۵؛ و دیگری وجود حزب الله و ارتباط نزدیک سوریه با این حزب می‌باشد.

الف. قتل رفیق حریری: در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ رفیق حریری پیمانکار میلیاردی و نخست‌وزیر سابق لبنان به همراه ۲۰ نفر دیگر در انفجاری مهیب در بیروت کشته شدند. بعد از این ترور انگشت اتهام به سمت سوریه نشانه رفت و ایالات متحده و اسرائیل سوریه را به دست داشتن در این ترور محکوم کردند. در این راستا یکی از مقامات ارشد دولت آمریکا اعلام کرد که «این کشور اطلاعات موثقی دریافت کرده که نشان می‌دهد دولت سوریه برای انجام عملیات در لبنان و ترور رهبران سیاسی این کشور برنامه ریزی کرده است.»^{۳۲}

ولید جنبلاط، یکی از رهبران مخالف حضور سوریه در لبنان، نیز از آنسهای اطلاعاتی سوریه را به دست داشتن در این قتل متهم کرد. او حتی اعلام کرد که «سوریه فهرستی را برای ترور مقامات لبنانی در اختیار دارد که این افراد تهدیدی برای سوریه در منطقه به حساب می‌آیند.» مقامات وزارت خارجه آمریکا بلافاصله اعلام کردند که «ما این فهرست را ندیده‌ایم، اما چیزی که روشن است این است که لبنان از احتمال ترور اتباع خود و حضور نیروهای سوریه در این کشور نگران است.» اسکات مک کلان، سخنگوی کاخ سفید نیز اعلام کرد: «کشته شدن «سمیر قصیر» روزنامه‌نگار سوری نشانه علنی شدن این واقعه است.»^{۳۳} برخی دست داشتن سوریه را در این قتلها بعید دانستند. «پاتریک سی آرلی»،^(۱) نویسنده کتاب اسد سوریه؛

1. Patric Searly

کشمکش برای خاورمیانه^(۱) با قاطعیت اظهار داشت: «دست داشتن و انتصاب این قتل به سوریه غیرممکن و غیرقابل قبول است.»^(۲) بعضی نیز اسرائیل را پشت سر این قضیه معرفی کردند. «واین مادسن»^(۳) خبرنگار و محقق در این زمینه ادعا کرد: «رفیق حریری مخالف احداث پایگاه هوایی خیلی مهم آمریکا در شمال لبنان بوده است.»^(۴) به هر حال در پی فشارهای بین المللی، قطعنامه ۱۶۳۶ در ۳۱ اکتبر ۲۰۰۵ به تصویب شورای امنیت به سازمان ملل رسید. در این قطعنامه همکاری بی قید و شرط سوریه را در اجرای تحقیقات در مورد قتل خواستار شده بود. بنابراین کمیته‌ای به ریاست دتلو مهلیس،^(۵) دیپلمات آلمانی، برای تحقیق در مورد قتل تشکیل شد. در گزارش مهلیس، از داماد و برادر بشار اسد به عنوان مظنون اصلی این حادثه نام برده شده بود. انتشار این گزارش موجب افزایش فشار ایالات متحده و فرانسه شد. جرج بوش با تأکید بر تشدید فشار به سوریه، توسل به نیروی نظامی را علیه دمشق آخرین گزینه دانست. معاون وزیر دفاع آمریکا نیز اعلام کرد: «سوریه بهتر است که در چند زمینه سیاست خود را تغییر دهد تا برای صلح و ثباتی که ما در صدد ایجاد آن در منطقه هستیم، تهدیدی نباشد.»^(۶) بدین ترتیب با توجه به گزارش مهلیس و تشدید فشارهای بین المللی علیه سوریه، ایالات متحده به همراه فرانسه، شورای امنیت را وادار کردند تا قطعنامه ۱۵۹۵ را در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۴ علیه سوریه به تصویب برساند و قطعنامه قاطعانه خواستار خروج نیروهای سوریه از لبنان شود که البته سوریه در اجرای این قطعنامه ارتش خود را از لبنان فراخواند.

ب. حزب الله لبنان: مسأله دیگر از سوی ایالات متحده برای تحت فشار قرار دادن سوریه به خروج از لبنان و همچنین تغییر رژیم و تغییر رفتار این کشور، مسأله حزب الله لبنان و ارتباط نزدیک آن با سوریه است. سوریه همواره متهم شده که حزب الله را مورد حمایت مالی، نظامی و سیاسی قرار می‌دهد. این حزب که در سال ۱۹۸۲ در پاسخ به تهاجم اسرائیل به لبنان به وجود آمد، تنها گروه مسلحی در لبنان شد که با پایان جنگهای داخلی این کشور اجازه پیدا کرد تا سلاحهایش را حفظ کند. این حزب روابط بسیار نزدیکی با ایران و سوریه دارد و نقش

1. Assad of Syria: Struggre for the Middle East

2. Wayne Madsen

3. Detlo Mehliis

بسیار مهمی در مقاومت علیه اشغالگران اسرائیلی و به خصوص عقب نشینی اسرائیل از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ ایفا نموده است. حزب الله با نیروی ۲۵ هزار نفری مسلح خود برای سوریه اهمیت راهبردی بسیاری دارد؛ زیرا سوریه با نفوذی که در این حزب دارد، می تواند از آن به عنوان یک کارت برنده و ابزاری برای تحت فشار قرار دادن ایالات متحده و اسرائیل استفاده کند. در واقع علت اصلی پایان همکاری بشار اسد در ائتلاف با تروریسم بوش، قرار دادن نام حزب الله در لیست سیاه تروریسم بوده است، در حالی که بشار اسد این گروه را «جنبش آزادی خواه» نامید. بشار اسد در مورد اتهام حمایت از حزب الله اظهار داشت: «ما از مقاومت حزب الله حمایت می کنیم و از این مقاومت حمایت خواهیم کرد تا اینکه اسرائیل از مزارع «شعبا»^(۱) عقب نشینی کند.»^{۳۷} همچنین او در مصاحبه با الحیات در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۳ در مورد اتهام حمایت از حزب الله گفت: «حزب الله در لبنان قرار دارد نه در سوریه. ما پیوندهایی با اکثر گروههای لبنانی داریم و شاید همه آنها، اما کنترلی روی آنها نداریم. آنها عقاید و نظرات خودشان را دارند و ما عقاید و نظرات خودمان را. اگر شما نمی خواهید حزب الله به اسرائیل پاسخ دهد شما بایستی به اسرائیل فشار آورید.»^{۳۸}

آمریکا حزب الله را یک سازمان تروریستی می داند و حتی در قطعنامه ۱۵۵۹ علیه سوریه، بر خلع سلاح این حزب تأکید شده بود. از نظر مقامات آمریکایی، پیروزی حزب الله ممکن است که منجر به ایجاد یک محور شیعی شده و این محور از عراق، ایران و تا لبنان امتداد یابد و همسایگان این کشورها را با مخاطره مواجه سازد. آنها با توجه به ارتباط نزدیک حزب الله با ایران و سوریه، معتقدند که ایران احتمال دارد در صدد ایجاد یک نیروی شیعی بزرگ تری در منطقه باشد و این باعث افزایش درگیری در خاورمیانه شده و به افزایش قدرت بنیادگرایی حزب الله کمک می کند. بنابراین تهدیدی برای امنیت اسرائیل و منافع آمریکا خواهد شد.

چارلز کراتهامر، در مقاله ای در واشنگتن پست، با توجه به ارتباط نزدیک ایران و سوریه با گروههای جهاد اسلامی و حزب الله، آنها را یک محور شرارت جدید خواند. او همچنین با توجه به موقعیت جغرافیایی سوریه در منطقه، این کشور را مرکز جغرافیای محور شرارت

دانست و خواهان قطع این محور از طریق فشار به سوریه برای خروج از لبنان شد. او اعلام کرد که «ایالات متحده بایستی نسبت به تخلیه کامل و سریع تمام نیروهای سوریه از لبنان سنگدل و بی رحم باشد؛ زیرا تخلیه سریع و کامل و خروج از لبنان باعث می شود هم موقعیت لبنان مستحکم شود و هم منجر به تضعیف رژیم بشار اسد شود.»^{۳۹} بنابراین با توجه به اهمیت دو موضوع، یعنی قتل رفیق حریری و وجود حزب الله لبنان و روابط نزدیک این حزب با سوریه، فشارهای آمریکا برای خروج سوریه از لبنان تشدید شد. بوش برای وادار کردن سوریه به عقب نشینی سوریه از لبنان، با امضای موافقت نامه تجاری اتحادیه اروپا با سوریه مخالفت کرد. مقامات اتحادیه اروپا نیز همکاری بازرگانی با سوریه را منوط به خروج نیروهای این کشور از لبنان نمودند. کاندولیزا رایس نیز ارایه این پاداشها را به سوریه زود دانست و علت آن را «الگوی رفتاری دولت سوریه عنوان کرد. برای خروج از لبنان و پایان دادن به حمایت از حزب الله نیز، مجلس نمایندگان آمریکا در ۱۶ اکتبر ۲۰۰۳ لایحه تحریمهای سوریه را با ۳۹۸ رأی موافق و تنها در مقابل ۴ رأی مخالف به تصویب رساند. از زمان درگیری حزب الله لبنان با اسرائیل در ۱۲ جولای ۲۰۰۶، انتقادهای مقامات آمریکایی به سوریه برای خروج کامل از لبنان افزایش یافته است. به طوری که کاندولیزا رایس، وزیر خارجه وقت آمریکا، در ۲۶ جولای ۲۰۰۶ در مصاحبه با خبرگزاری رویتر اظهار داشت که «به سوریه نبایستی اجازه داده شود تا به لبنان برگردد و به نفوذش در این کشور ادامه دهد.»^{۴۰}

۴. مناقشه اسرائیل و سوریه: مناقشه اسرائیل و سوریه به خصوص پس از انتخاب جرج بوش و افزایش قدرت نومحافظه کاران که اکثر آنان یهودی بوده و حامی سرسخت اسرائیل می باشند، بیشتر نمایان شده است. با توجه به اینکه در مورد نومحافظه کاری گفته می شود اساساً یک جنبش یهودی است، این حمایت از اسرائیل یک اصل کلیدی نومحافظه کاری قلمداد می شود. تغییر رژیم در عراق نتیجه تلاش و برنامه ریزی گسترده نومحافظه کارانی بود که به خاطر حمایت از اسرائیل صورت گرفت. این نومحافظه کاران همان طور که در ابتدا نیز عنوان شد، در گزارش «تغییر جهت کامل» که برای نتانیاهو در ۱۹۹۷ فرستاده بودند،

خواهان تغییر رژیم سوریه شده بودند. نومحافظه کارانی همچون: نورمن پادهورتز، جان بولتون، دیوید و میراو ورمسر، ماکس بوث، چارلز کراتهامر، مایکل لدین و ... همگی طرفدار تغییر رژیم در سوریه بوده و در مجلات و نشریات مختلفی این موضوع را تأکید می کردند.

در واقع مشکل اصلی بین اسرائیل و سوریه بر سر بلندیهای جولان می باشد که از سال ۱۹۴۷ توسط اسرائیل اشغال شده است. اگرچه مذاکراتی برای حل و فصل این موضوع بین دو کشور به خصوص در دوره کلینتون صورت گرفت، اما هر بار بنا به دلایلی به شکست انجامید. اسرائیلی ها معتقد به گفتگوی بی قید و شرط هستند، اما سوری ها بر عقب نشینی و بازگشت اسرائیل به مرزهای قبل از ژوئن ۱۹۶۷ تأکید می کنند. به عقیده بسیاری از سیاستمداران ایالات متحده، حل و فصل این مناقشه، یعنی صلح بین اسرائیل و سوریه، مشکلات بسیاری را در مورد سوریه حل خواهد کرد و باعث خواهد شد تا سوریه حمایت خود را از گروههای تروریستی پایان دهد و همچنین مانع از تلاشهای این کشور برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی شود.^{۴۱} بعد از ۱۱ سپتامبر و ۸ ماه پس از اشغال عراق در پی تغییر شرایط استراتژیک منطقه، بشار اسد به از سرگیری مذاکره با اسرائیل ابراز تمایل کرد. برخیها از جمله سیلویان شالوم،^(۱) وزیر خارجه اسرائیل، و افرادی در وزارت دفاع، به اسرائیل توصیه کردند که این پیشنهاد را بپذیرد. اما برخی دیگر این پیشنهاد اسد را یک تغییر تاکتیکی از سوی او دانسته و عنوان کردند با این نشانه مثبتی که بشار اسد از خود بروز داده، باید تحت فشار قرار گرفته شود.^{۴۲} جرج بوش و شارون نیز با دیده شک و تردید به آن نگریستند و اعلام کردند که «بشار اسد ابتدا بایستی به حمایت خود از گروههای تروریستی خاتمه دهد و از لبنان عقب نشینی نماید.» اما بشار اسد آن را نپذیرفت.

در فوریه ۲۰۰۳ انفجاری در تل آویو صورت گرفت. در پاسخ به این انفجار در ۵ اکتبر ۲۰۰۳، اسرائیلی ها حمله هوایی به آنچه که به عنوان اردوگاه آموزشی گروههای فلسطینی در سوریه تلقی می شد، انجام دادند که منجر به مرگ ۲۰ نفر شد. این حمله در نوع خود در ۲۰ سال اخیر بی سابقه بود. جرج بوش از این اقدام اسرائیل حمایت و آن را دفاع از خود

1. Silvan Shalom

دانست و اعلام کرد که «اسرائیل نبایستی برای دفاع از خود تحت فشار قرار گیرد و در این زمینه محدود باشد». او یک روز بعد گفت: «ما نیز همان کار را انجام خواهیم داد.»^{۴۳} بعد از این جریان، بشار اسد اسرائیل را یک «دولت نامشروع»^(۱) و یک «جامعه نژادپرست»^(۲) و حتی نژادپرست تر از نازی ها دانست. او همچنین در حضور «پاپ ژان پل دوم»^(۳) رهبر کاتولیکهای جهان خواهان ایستادگی مسیحیان و مسلمانان در مقابل اسرائیلی ها شد.^{۴۴} این اظهارات مقامات سوری، خشم و واکنش شدید واشنگتن را به همراه داشت. بوش به این سخنان به شدت اعتراض کرد. در پی آن، احساسات ضد سوری نیز در میان یهودیان اسرائیلی و یهودیان آمریکا افزایش یافت.

۵. تلاش برای ارایه تصویری منفی از رژیم بشار اسد: بعد از ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده در صدد اصلاحات سیاسی و دموکراسی سازی در منطقه خاورمیانه برآمد. نومحافظه کاران بر اساس ایده «صلح دموکراتیک» خواهان اشاعه ارزشهای لیبرال در منطقه شدند و در پی آن دموکراسی سازی را باعث جلوگیری بسیاری از کشورهای منطقه از بنیادگرایی و تلاش برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی دانستند. به گمان نومحافظه کاران و افرادی همچون ریچارد هاس، گسترش دموکراسی در خاورمیانه باعث صلح و رفاه کشورهای منطقه شده و این امر می تواند حالت ترس و ناامنی که بین کشورهای منطقه حاکم شده و به مسابقه تسلیحاتی، تروریسم، بنیادگرایی و سلاحهای کشتار جمعی انجامیده است، را از بین ببرد.^{۴۵} بدین ترتیب، طرح کالین پاول برای اصلاحات در منطقه و در پی آن طرح خاورمیانه بزرگ با سه هدف ساخت جامعه ای فرهیخته، ترغیب دموکراسی و حکومتهای شایسته، و توسعه فرصتهای اقتصادی توسط جرج بوش برای مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی در منطقه ابداع شد. در این راستا، یکی از کشورهایی که به شدت در تیررس حمله های ایالات متحده برای اصلاحات قرار داشت، سوریه بود. بوش رژیم بشار اسد را به عنوان یک رژیم توتالیتر و استبدادی نامید. کاندولیزا رایس نیز سوریه را یکی از چندین پایگاه استبدادی در جهان

1. Illegitimate State
2. Racist Society
3. Pop John Puaul II

دانست.^{۴۶} دانیل برومبرگ، استاد دانشگاه جرج تاون آمریکا و کارشناس مسایل خاورمیانه و جهان اسلام، در دسته بندی کشورهای خاورمیانه، سوریه را در زمره کشورهای اقتدارگرا قرار داد؛ کشورهایی که بقای خود را بر دو مکانیسم تأمین شغل و مزایای اقتصادی برای کسب پشتیبانی سیاسی و استفاده از زور و تهدید بنا کرده اند. او دموکراسی در این قبیل کشورهای اقتدارگرا و از جمله سوریه را چاهی سرشار از آشوب، بحران و خشونت دانست.^{۴۷}

سوریه به لحاظ اقتصادی یکی از کشورهای ضعیف منطقه است. برعکس اکثر کشورهای عرب منطقه که به درآمد هنگفت نفتی متکی هستند، سوریه درآمد نفتی ندارد. درآمد سرانه این کشور نسبت به همسایگانش در سطح پایینی قرار دارد، به طوری که درآمد سرانه ۱/۱۳۰ دلار در سال ۲۰۰۲ این کشور در مقایسه با درآمد ۱/۷۶۰ دلار در اردن، ۳/۹۰۰ دلار لبنان و ۲/۵۰۰ دلار ترکیه و بیش از ۱۶۰۰۰ دلار اسرائیل بسیار ناچیز است.^{۴۸}

بشار اسد وقتی که در جولای ۲۰۰۰ به قدرت رسید، وعده اصلاحات سیاسی به مردم داد. او در سخنرانی افتتاحیه خود تأکید کرد: «ما نمی توانیم دموکراسی دیگران را برای خود به کار ببندیم. دموکراسی غربی برای مثال، ما حاصل تاریخ طولانی کشورشان است. ما مجبوریم آزمون دموکراتیک خودمان را داشته باشیم»،^{۴۹} او حتی بعد از ژوئن ۲۰۰۰ اصلاحات جسورانه ای را آغاز کرد، به نحوی که اجازه انتشار روزنامه های جدید، اجازه فعالیت بانکهای خصوصی و بازگشایی دانشگاههای خصوصی را داد. حتی در کنگره دهم حزب بعث یکسری اصلاحات از جمله صدور قانون ویژه احزاب، تعدیل قانون وضعیت فوق العاده، ایجاد شورای عالی مطبوعات، تأسیس مجلس شورا و برگزاری انتخابات شورا را انجام داد. این قبیل فعالیتها که اصطلاحاً به «بهار دمشق» معروف شد، زیاد به طول نینجامید. به طوری که وی در سال ۲۰۰۱ پایان مجامع سیاسی و برکناری و توقف فعالیتهای روشنفکری را اعلام کرد. او این افراد را «فرصت طلبان»،^(۱) «جاسوسان صهیونیست»^(۲) و «کارگزاران آمریکا»^(۳) نامید.^{۵۰} حتی زمانی که طرح خاورمیانه بزرگ بوش فاش شد، واکنش مقامات سوری نسبت به

1. Opportunists
2. Zionist Spies
3. US. Agents

آن همانند اکثر کشورهای عربی از جمله مصر و عربستان شدید بود، به طوری که بشار اسد این طرح را به خاطر تغییر نقشه سیاسی منطقه و همانند طرح سایکس پیکو و اعلامیه بالفور در ۱۹۱۷ برای تشکیل دولت اسرائیلی دانست و اعلام کرد: «هدف این طرح، برآوردن اهداف و منافع استعماری آمریکا و اسرائیل در منطقه است.» عبدالحلیم خدام، او نیز اعلام کرد که «ایالات متحده می خواهد نیت شر خود را تحت عناوینی همچون ایجاد دموکراسی و مبارزه با خشونت براساس برداشتهای خود از این مفاهیم عملی کند.»^{۵۱}

بعد از این اظهارات، فشار ایالات متحده به سوریه افزایش یافت. رایس اعلام کرد که «سوریه بایستی تمام زندانیان سیاسی را آزاد کند.» او اظهار داشت: «آمریکا خواهان پایان یافتن محدودیتها و بازداشت فعالان حقوق بشر و دموکراسی در سوریه است.»^{۵۲} در واقع دولت بوش در صدد دیو نشان دادن رژیم بشار اسد است. در این راستا کشته شدن «جبران تیونی» یکی از اعضای پارلمان لبنان و ناشر روزنامه ضد سوریه ای النهار، همچنین کشته شدن «سمیر قصیر» یکی از روزنامه نگاران سوری را بسیار بزرگ جلوه داد تا دمشق را تحت فشار قرار دهد. ایالات متحده همچنین از طریق نمونه موفق انقلابهای مخملین که در اکراین و گرجستان صورت گرفته، در صدد ارتقای دموکراسی با جایگزین کردن رژیمهای خصمانه فعلی با نسل جدیدی از سیاستمداران نولیبرالی است که در آمریکا تحصیل کرده اند. در این راستا آمریکا در صدد حمایت از چهره های مخالف رژیم بشار اسد است. از جمله می توان به حمایت از عبدالحلیم خدام، معاون سابق بشار اسد، که اکنون تحت حمایت و پشتیبانی آمریکای فرانسه قرار دارد، اشاره کرد. همچنین حمایت از احزاب مخالف حزب بعث از جمله اخوان المسلمین سوریه، از این قبیل اقدامات است. برای این منظور، دولت بوش مبلغ ۶/۵۵۰/۰۰۰ دلار را برای حمایت از دموکراسی در سوریه و ایران، حقوق بشر، اجرای برنامه های قانونی برای دو کشور و حکمرانی در نظر گرفته است که تحت عنوان «بودجه خاص برای اقدامات خارجی»^(۱) صورت می گیرد و بوش این قانون را در ۱۴ نوامبر ۲۰۰۵ امضا کرده است.

سناریوهای آمریکا علیه سوریه

در مجموع آنچه گفته شد، ایالات متحده برای تغییر رژیم و همچنین تغییر رفتار دولت بشار اسد به خاطر آنچه حمایت از تروریسم، تلاش برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی، حمایت از گروههای بنیادگرای اسلامی حماس، جهاد اسلامی و حزب الله، تلاش برای بی ثباتی در عراق و لبنان می نامد، سناریوها و گزینه های مختلفی را پیش بینی کرده و از این میان، سه سناریو و هر یک با گزینه های مختلفی توسط دولت بوش دنبال شده است. در سناریوی اول، بیشتر روی تغییر رژیم حاکم بر سوریه پافشاری و اصرار می ورزند و در سناریوی دوم، بحث تغییر رفتار دولت سوریه از طریق همکاری با این کشور مطرح شده و سناریوی سوم نیز تلفیقی از سناریوی اول و دوم است.

سناریوی اول: رویارویی با سوریه و مجازات این کشور

در این سناریو که به سه گزینه تحریمها، فشار نظامی و اشغال سوریه تقسیم می شود، بیشترین تاکید بر تغییر رژیم سوریه است. این سناریو بیشتر از سوی نومحافظه کارانی همچون: دیک چنی، دیوید و میراو ورمسر، الیوت أبرامز،^(۱) جان حنا،^(۲) مشاور امنیت ملی دیک چنی، و همچنین بنیادهای فکری وابسته به آنها از قبیل بنیاد هودسن،^(۳) مؤسسه آمریکن انتر پرایز^(۴) و ... تاکید و تشویق می شود. آنان می گویند که «تلاشهای بشار اسد برای صلح با اسرائیل دروغ است و باید رژیم سوریه بی ثبات شود تا حمایت خود را از گروههای اسلامی جهاد اسلامی، حماس و حزب الله پایان دهد.» آنها حمایت از طرفداران سینوره در لبنان را به عنوان اولین گام برای ثبات مجدد لبنان و حذف هژمونی سوریه در لبنان می دانند.^{۵۳} این سناریوها همان طور که گفته شد، به سه گزینه تقسیم می شوند:

گزینه اول: تحریمها و مجازات سوریه: در این گزینه عمده ترین تلاش آمریکا این است که به لحاظ منطقه ای و بین المللی سوریه را با استفاده از مجازاتها و تحریمهای سیاسی و

1. Elliott Abrams
2. John Hanna
3. Hudson Institute
4. American Interprise Institute (AEI)

اقتصادی منزوی کند. همچنین در این گزینه ایالات متحده تلاش می کند تا از مخالفان داخلی رژیم بشار اسد حمایت و از اصلاحات دموکراتیک در سوریه پشتیبانی کند. طرفداران این گزینه معتقدند که اتخاذ چنین سیاستی می تواند شکست رژیم بشار اسد را فراهم و این کشور را به همکاری بیشتر با ایالات متحده، همانند آنچه معمر قذافی در لیبی انجام داد، بکشاند. در این زمینه می توان به تصویب «لایحه مسئولیت پذیری سوریه و تمامیت ارضی لبنان» ابتدا توسط کنگره، سپس مجلس سنا و بعد رییس جمهور آمریکا در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۳، که بر منع همه صادرات غذا و دارویی، منع سرمایه گذاری آمریکا در سوریه، محدودیت سفر دیپلمات های سوریه به آمریکا، تنزیل و کاهش روابط دیپلماتیک بین دو کشور و همچنین مسدود کردن همه معاملات حکومتی سوریه در آمریکا تأکید می کند، اشاره کرد. همچنین، می توان به دستورالعمل اجرایی ۱۳۳۳۸ بوش برای بلوکه کردن اموال و دارایی اشخاص خاص در سوریه و منع صادرات کالاهای مشخص به سوریه و تمدید آن در سال ۲۰۰۵ توسط بوش، و نیز اختصاص بودجه ۶۵۵۰۰۰۰ دلاری برای حمایت از دموکراسی در ایران و سوریه اشاره کرد.

در راستای تصویب لایحه مسئولیت پذیری سوریه و تمامیت ارضی لبنان توسط کنگره آمریکا در ۱۷ مهر ۱۳۸۲، ایلینا کراس لهتینن، رییس کمیته فرعی امور خاورمیانه، در توجیه تصویب این مصوبه اظهار داشت: «دیپلماسی در برخورد با سوریه به نحو فاجعه باری شکست خورده و زمان آن رسیده است تا کلام خود را به اقدامات تنبیهی تبدیل کنیم.^{۵۴} اما این تحریمها به گمان بسیاری اگر چه دردآور است، نمی تواند خیلی مؤثر باشد. به گمان آنها عمده ترین شریک تجاری سوریه، اتحادیه اروپاست. اگر چه این اتحادیه ممکن است در اعمال تحریم علیه سوریه هم گام و همراه ایالات متحده باشد، در عوض کشورهایی همچون چین، روسیه و برخی کشورهای عربی وجود دارند که روابط دیپلماتیک و اقتصادی بسیار خوبی با سوریه دارند و آنها قاعدتاً این تحریمها را نادیده خواهند گرفت. همچنین به گمان بسیاری، اگر چه این تحریمها ممکن است به اقتصاد سوریه آسیب وارد سازد، اما بعید است که بتواند رژیم سوریه را به سقوط بکشاند.

گزینه دوم: فشار نظامی: برخیها معتقدند که رژیم حاکم بر سوریه را بایستی از طریق نظامی، با کمک بمباران انتخابی یا حمله نظامی - تهاجمی به مناطق خاصی از این کشور تغییر داد. به گمان این عده، بدون تغییر اساسی رژیم حاکم بر سوریه، هر اقدامی در منطقه، تاکتیکی غیر واقعی و خیالی خواهد بود. تحریمها برای تغییر رژیم سوریه کارایی ندارد و بایستی از طریق نظامی موضوع را حل کرد. این رویکرد در پنتاگون در زمان وزارت دفاع رامسفلد، طرفداران زیادی داشت. همچنین بسیاری از بازهای کاخ سفید نیز از این گزینه پشتیبانی می کنند. این سناریو که در «مرکز بررسیهای استراتژیک و بین المللی واشنگتن» فاش شد، اعلام کرد که وزارت دفاع آمریکا در صدد برنامه توجیه حمله نظامی به سوریه است.^{۵۵} این مسأله پس از قتل رفیق حریری شتاب بیشتری به خود گرفته است.

طرفداران چنین رویکردی معتقدند که اعمال این سیاست و ارسال چنین پیامی به سوریه، باعث می شود تا دمشق سیاستهایش را در مورد عراق، ایران، سلاحهای کشتار جمعی، و تروریسم، که البته همه اینها موارد تغییر رژیم در سوریه می باشند، تغییر دهد و به حمایتهای خود از گروههای جهاد اسلامی و حماس پایان دهد و از بی ثباتی لبنان دست بر می دارد. همچنین، باعث می شود سوریه اصلاحات سیاسی را در پیش گیرد. آنها معتقدند که با بمباران انتخابی مواضع نظامی سوریه، رژیم بشار اسد ضعیف نشان داده خواهد شد و این امر زمینه را برای برکناری او با یک افسر علوی قابل انعطاف فراهم می سازد.^{۵۶} همچنین به واشنگتن توصیه می شود با تشویق اسرائیل به بمباران مواضع سوریه، رژیم بشار اسد را وادار کند حمایت خود را از گروههای اسلامی فلسطینی پایان دهد.

گزینه سوم: اشغال سوریه: این سیاست گاهی توسط افراطیون دولت بوش تشویق و تحریک می شود. این سیاست در کنگره آمریکا، بنیاد هودسن وابسته به نومحافظه کاران و اکثر نومحافظه کارانی که خواهان حمایت قاطع از اسرائیل هستند، دنبال می شود. آنها همانند آنچه در عراق اتفاق افتاد، خواهان حمله نظامی به سوریه و اشغال این کشور می باشند. اما به گمان بسیاری، این گزینه مخاطرات فراوانی دارد. به گمان اکثر کارشناسان و تحلیلگران سیاسی، اگر ایالات متحده سوریه را اشغال کند، قادر به کنترل جمعیت ۱۸ میلیونی این کشور

نخواهد بود و این اقدام آمریکا ممکن است سراسر جهان عرب و اسلام را ناامن کرده و از نظر مسلمانان به عنوان یک «جنگ صلیبی جدید»^(۱) تلقی شود. همچنین ممکن است که «ضربان قلب»^(۲) ملی‌گرایی عرب را تندتر کرده و آن را به حرکت درآورد.^{۵۷} به عقیده آنها به صلاح آمریکا نیست که یک محور جنگ طلب با ایران، حزب الله و سوریه به وجود آورد؛ زیرا این امر می‌تواند تروریسم ضد اسرائیلی و ضد آمریکایی را شعله‌ور سازد. به علاوه با فرض اشغال سوریه، ال‌ترناتیوی برای جایگزینی بشار اسد وجود ندارد. همچنین جنبش‌های دموکراتیک سوریه نیز خیلی ضعیف هستند و حتی قوی‌ترین جنبش‌های مردمی در سوریه محافظه‌کارانی هستند که معمولاً طرفدار آمریکا و اسرائیل نیستند. بنابراین هیچ ضمانتی وجود ندارد کسی که به جای بشار اسد بر سر کار می‌آید، حتماً طرفدار آمریکا باشد.

سناریوی دوم: تعهد و همکاری با سوریه

در سناریوی دوم بر عکس سناریوی اول که بیشتر بر تغییر رژیم در سوریه تمرکز دارد، روی همکاری بین دو کشور متمرکز شده است. به عقیده بسیاری از کارشناسان سیاست خارجی آمریکا، سیاست رویارویی مشکلات زیادی برای آمریکا به همراه دارد و سناریوی مجازات و تحریم ممکن است باعث تشدید خشونت در منطقه شود. دیوید ساترفیلد، معاون وزیر خارجه آمریکا، در این باره می‌گوید: «لایحه مسئولیت‌پذیری و تمامیت ارضی لبنان و اعمال این قبیل مجازات‌ها گزینه‌هایمان را محدود خواهد کرد و مشکلات زیادتری را برای تغییر رفتار سوریه به وجود می‌آورد».^{۵۸} به عقیده طرفداران این رویکرد، زمینه‌های زیادی برای روابط حسنه بین آمریکا و سوریه وجود دارد و این روابط می‌تواند بر اساس فهم چندجانبه و همکاری بین رهبران دو کشور بنا شود. به اعتقاد آنها، دولت بوش نباید در صدد تغییر رژیم در دمشق باشد یا برای دموکراتیزه کردن سیستم سیاسی سوریه اصرار ورزد؛ زیرا آنها نشانه‌ای از ضعف رژیم حاکم بر سوریه نمی‌بینند. دنیس راس،^(۳) از انستیتو واشنگتن برای خاور نزدیک و

1. Neo-Crusader
2. Beating Heart
3. Dennis Ross

هماهنگ کننده صلح بین اسرائیل و سوریه در زمان کلینتون، در این مورد معتقد است: «سوریه ضعیف نشده است و نشانه ای از ضعف این کشور به چشم نمی خورد.» به نظر او «خطر ایران بیشتر از دمشق است؛ زیرا روابط ایران و سوریه به همان نسبت که تاکتیکی است، راهبردی نیز می باشد.»^{۵۹} به همین جهت آنها پیشنهاد همه نوع هویج را به سوریه می دهند تا از نفوذ تهران بر دمشق کاسته شود و این کشور به سمت غرب گام بردارد. اما این رویکرد نیز با انتقادهایی همراه است؛ زیرا همیشه در طول مذاکرات بین سوریه و اسرائیل موانع غیرقابل انعطافی وجود دارد که این امر مذاکره را بسیار مشکل می کند. چراکه اسرائیل به هیچ وجه عقب نشینی از بلندیهای جولان را به عنوان مهم ترین موضوع مورد مناقشه بین دو کشور و هیچ گونه پیش شرطی را از جانب سوریه نمی پذیرد. در مقابل، سوریه نیز هرگونه مذاکره را منوط به عقب نشینی اسرائیل از بلندیهای جولان و بازگشت به مرزهای چهارم ژوئن ۱۹۶۷ می داند. بنابراین روزه امیددی برای همکاری بین دو کشور اسرائیل و سوریه در این زمینه دیده نمی شود. همچنین با توجه به روابط بسیار نزدیک سوریه با حماس، جهاد اسلامی و به خصوص حزب الله بعید است که سوریه به این زودی دست از حمایت از این گروهها بردارد. چراکه اینها به مثابه ابزاری برای سوریه جهت تحت فشار قراردادن آمریکا و اسرائیل هستند و می توانند بازدارندگی سوریه را در مقابله با آمریکا و اسرائیل تقویت کنند.

سناریوی سوم: سیاست هویج و چماق

با توجه به مسایل و مشکلات رویکرد سناریوی اول، یعنی تغییر رژیم در سوریه و سناریوی دوم، که موانع غیرقابل انعطافی بین سوریه و اسرائیل وجود داشت، سناریوی سوم نیز مطرح شد که بسیار واقع گرایانه تر از دو سناریوی پیشین است. این سناریو برعکس سناریوی اول که بیشتر بر سیاست فشار و به عبارتی چماق تأکید می کرد و در سناریوی دوم نیز بر هویج تأکید بیشتری داشت، تلفیقی از این دو رویکرد، یعنی هویج و چماق است. این رویکرد پراگماتیک، آمیزه ای از هویج بزرگ و اعمال چماق است تا سوریه رفتارهایش را تغییر دهد. به عقیده بسیاری از مقامات آمریکایی، این رویکرد هم واقع گرایانه تر و هم بسیار

امیدوار کننده تر از سناریوهای قبلی است. به اعتقاد طرفداران این رویکرد، سیاست هویج بزرگ اسد را تشویق خواهد کرد تا اصلاحات سیاسی را در دمشق به اجرا در آورد و پشتیبانی از عناصر داوطلب ضداسرائیلی و ضدآمریکایی در عراق، لبنان و گروههای فلسطینی را متوقف کند. همچنین اتخاذ چنین رویکردی که بسیار واقع گرایانه است، باعث می شود یک نوع روابط حمایتی بین واشنگتن و دمشق به وجود آید و آمریکا خود را بیش از پیش درگیر مذاکره به منظور حل و فصل مشکلات مربوط به صلح اسرائیل و سوریه نماید؛ این امر زمینه ایجاد صلح بین سوریه و اسرائیل را فراهم خواهد آورد. توصیه جیمز بیکر، رییس گروه تحقیق در مورد عراق به بوش در مورد همکاری بیشتر با سوریه و همچنین سفیر پیشین، نانس بلوسی، رهبر اکثریت مجلس نمایندگان آمریکا به سوریه حاکی از اتخاذ تدریجی این سیاست و عملی شدن این رویکرد است. بنابراین می توان گفت که امروزه ایالات متحده بیشتر در پی تغییر رفتار سوریه است نه تغییر رژیم؛ زیرا این کشور با درکی واقع گرایانه تغییر رژیم سوریه را به مثابه معضلی دیگر برای خود در خاورمیانه تلقی می کند.

نتیجه گیری

روابط ایالات متحده و سوریه بعد از ۱۱ سپتامبر بسیار پیچیده شده و این امر سوریه را در یک وضعیت دشواری قرار داده است. اشغال عراق و در پی آن اتهامات وارده به رژیم بشار اسد مبنی بر دخالت در عراق، مسأله تروریسم، اتهام تلاش برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی، حضور نیروهای این کشور در لبنان و تلاش برای بی ثباتی در لبنان با اتهام قتل رفیق حریری و حمایت از حزب الله، به مسایل و معضلات بسیار چالش برانگیز در روابط بین آمریکا و سوریه تبدیل شده است. اگرچه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و اشغال عراق، سوریه متوجه تغییر وضعیت راهبردی منطقه شد و سعی نمود تا در چارچوب مبارزه با تروریسم رهنامه بوش گام بردارد، اما بعدها این شراکت به هم خورد. موانع بسیار مهمی در روابط آمریکا و سوریه وجود دارد که از آن جمله می توان به مسأله بلندیهای جولان به عنوان موضوع اصلی مناقشه بین اسرائیل و سوریه، حمایت از گروههای فلسطینی حماس و جهاد اسلامی، روابط با حزب الله و

مسأله عراق، و قتل رفیق حریری اشاره کرد. موضوعاتی که هر یک می‌تواند دلایل بسیار قوی برای ایالات متحده برای تغییر رژیم حاکم بر سوریه قلمداد شود. این امر به همراه رهبران دو کشوری که هر دو دیدگاه‌های محافظه کارانه و ایدئولوژیکی بسیار بیشتری نسبت به پدرانشان دارند، مسایل را بغرنج تر ساخته است. ایالات متحده نگرانیهای سوریه را در نظر نمی‌گیرد، سوریه نیز نمی‌تواند بدون هیچ ضمانتی سیاستهای خود را تغییر دهد. سوریه در داخل درگیر مشکلات بسیار مهمی است. اقتصاد این کشور ضعیف است. همچنین این کشور به بازار عراق و نفت این کشور نیاز دارد. همچنین، رژیم بشار اسد در داخل با فشار اصلاحات مواجه شده است. در آن طرف، ایالات متحده نیز در باتلاق عراق گیر افتاده و در داخل و از طرف کنگره، سنا و افکار عمومی تحت فشار قرار گرفته است. قدرت نومحافظه کاران در اواخر دوره بوش بسیار کاهش یافت. بدین ترتیب، به نظر نمی‌رسد که ایالات متحده به فکر تغییر رژیم کشور دیگری در منطقه آن هم از طریق نظامی باشد. بنابراین سناریو و رویکردی که مورد توجه سیاستمداران حاکم بر آمریکا قرار گرفته، رویکرد سومی است که بیشتر به دنبال تغییر رفتار سوریه از طریق سیاست هویج بزرگ و چماق است. این رویکرد به نظر می‌رسد بسیار واقع‌گرایانه تر و پراگماتیک تر باشد و در ایالات متحده نیز طرفداران زیادی دارد. به عقیده آنها، این سیاست با عمل‌گرایی بیشتری می‌تواند زمینه‌های همکاری بین دو کشور را فراهم آورد و بسیاری از معضلات و مشکلات پیش آمده را حل و فصل نماید و باعث برآورده شدن منافع دو کشور شود. این رویکرد در واقع یک بازی برد است. توصیه جیمز بیکر، همیلتون و سفر نانسو بلوسی، رهبر اکثریت کنگره آمریکا، به سوریه نیز در همین راستا ارزیابی می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت که تغییر رژیم حاکم بر سوریه از طریق نظامی به دلیل مشکلات زیادی که در پی دارد، از سوی مقامات ایالات متحده در قبال سوریه طرفدار چندانی ندارد و ایالات متحده سعی دارد به تغییر رفتار رژیم حاکم بر سوریه بپردازد، و در حال حاضر این رویکرد است که از جانب دولتمردان آمریکایی دنبال می‌شود.

پاورقیها:

۱. اصطلاح نومحافظه کاری را برخی از نویسندگان نومحافظه کاری همچون دیوید فروم، ماکس بوت، جان پاد هورتز، و جان گلدبرگ، هم به عنوان یک واژه پرمعنی برای احزاب راستی به کار برده اند و هم به عنوان یک تهمت ضد یهودی برای یهودیان محافظه کار. برخی نیز پیشوند «نئو» در محافظه کاری را به عنوان تحقیر و یک کلمه موهن برای نومحافظه کاری تلقی می کنند. نگاه کنید به:
 - Paul Gottfried, "What's in a Name? The Curious Case of Neoconservative," April 30, 2003, at: WWW.Wdare.Com
 - Max Boot, "What the Heck Is a Neocan," *Opinion Journal.com*, Desember 30, 2002.
۲. «مقدمه ای بر سخنرانی سالانه بوش در برابر کنگره آمریکا»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هشتم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۰، ص ۱۸۵.
۳. معاونت سیاست خارجی، «آمریکا و بازدارندگی هسته ای در خاورمیانه»، ماهنامه برداشت اول، سال اول، شماره چهارم، ۱۳۸۱، ص ۳۱-۳۰.
۴. مایکل وایزنشتاین، «سیاست تغییر رژیم در عراق»، گروه ترجمه ماهنامه نگاه، ماهنامه نگاه، سال چهارم، شماره ۴۵، مرداد و شهریور ۱۳۸۳، ص ۱۲۰.
۵. سیداصغر کیوان حسینی، «جایگاه نظریه دولتهای ورشکسته در ملاحظات امنیتی نوین آمریکا»، مجله سیاست دفاعی، سال یازدهم، شماره ۴۳، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۳۲-۱۳۰.
۶. این کمکها شامل ۳۴ میلیون دلار کمک به پیشرفت و توسعه سوریه، ۴۳۸ میلیون دلار حمایت اقتصادی، ۱۵۵/۴ میلیون دلار کمک غذایی و ۶۱ میلیون دلار کمک به آموزش نظامی سوریه بوده است. نگاه کنید به:
 - Alfred B. Prados, "Syria: US Relation and Bilateral Issues Updated," July 27, 2006, *Crs Report for Congress*.
7. see: "A Clean Break: A New Strategy for Securing the Relam," www.Israeconomy.org Start 2. htm.
8. Moshe Ma'oz, "Washington and Damascus: Between Confrontation and Cooperation," www.usip.org/pubs/specialreports/sr146.html
9. see: "Syria under Bashar(I): Foreign Challenges," *ICG Middle East Report*, No. 23, 11 February 2004.
10. *Washington Post*, July 25, 2002.
۱۱. یک مقام آمریکایی به سوریه گفت: «آنها هنوز روزهای کلینتون را به خاطر می آورند و هنوز فکر می کنند هر کاری دلشان می خواهد می توانند انجام دهند. آیا آنها هنوز متوجه تغییر در سیاستهایمان نشده اند؟» نگاه کنید به: International Crisis Group, Interview, Washington, July 2003; ICG Interviews with U.S Diplomation in Damascus, 2 July - August 2003.
12. "Syria Reforms Gain Momentum in War of War," *Washington Post*, May 12, 2003.
13. see: Michael Young, "Syria, the U.S. and Terrorism," *Monitor*, Vol. II, Issue 19, October 7, 2004.
14. see: John R. Bolton, "Syria's Weapons of Massdestruction & Missile Development Programs," *The Progressive Conservative*, U.S.A., vol. V. Issue #

- 239, September 26, 2003.
15. *New York Times*, April 28, 2005.
 16. Quoted in the *Daily Telegraph*, January 6, 2004.
 17. *Al- Majd Jordan*, October 8, 2002.
 18. see: Colin Powel, "Remarks Befor the American Israel Public Affairs Committles," March 30, 2003.
 19. Interview on *Al- Arabiyya*, June 22, 2003; *The Washington Post*, May 11, 2003.
 20. Norman Podhortez, "The Praise of the Buch Doctrins," *Commentry*, September 2002, p. 28.
 21. Eyal Zisser, "Syria and the United States: Bad Habits Diehard," *The Middle East Quarterly*, Summer 2003, Vol. x, p. 3.
 22. *Ibid.*, p. 4.
 23. see: "Syria under Bashar (I): Foreign Challenges," *op.cit.*, p. 17.
 24. *Al- Hayat*, July 28, 2003; *New York Times*, October 17, 2003.
 25. *Financial Times*, April 2, 2003.
 26. see: Colin Powel, *op.cit.*
 27. see: *The Guardiann*, 22 April , 2003.
 28. *U.S. A Today*, 2005/09/13 and *New York Times*, 2005/9/13.
 29. Joel Brinkley, "American Envoy Says Syria Assists Training of Terrorists," at: <http://www.anytimes.com/2005/09/13/Politics/13Diplo.html?>
 ۳۰. ایلسای عربی، «کالبدشکافی تحریمهای جدید آمریکا علیه سوریه»، ایران دیپلماتیک، ۱۹ دی ۱۳۸۲.
 31. Brian Maher, "Why Syria Will Not Go Quietly," *The Standard*, March 31, 2005.
 32. Adam Enthuse, "U.S Allegad Syria Targeting Lebanon Leader," *New York Times*, June 20, 2005.
 33. *Ibid.*
 34. Patrick Searle, "Who Killed Rafik Hariri?" at: <http://www.zmag.org/content/showarticle.cfm?ItemID=7315>, *The Guardian*, February 26, 2005.
 35. <http://www.thetruthseeker.co.uk/print.asp?ID=2901>, *Online Jurnal*, March 11, 2005.
 ۳۶. لادن اسلامی، «سوریه و آمریکا: چالش غیر قابل اجتناب»، روزنامه ایران، ۱۴/۹/۱۳۸۴.
 37. *Al- Hayat*, 15 October 2003.
 38. Prsident Bashar Al- Assad in Interview with *Al- Hayat*, October 15, 2003.
 39. see: Charles Krauthammer, "Syria and the New Axis of Evi," *Washington Post*, April 2, 2005.
 40. "Rice Rejects Cease- Fire as Mideast Quick Fix," *Dowjones Wire*, July 22, 2006.

۴۱. در این زمینه مارتین ایندایک، معاون وزیر خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک در دوران کلینتون، می گوید که «اگر ما مشکل صلح سوریه با اسرائیل را حل کنیم، سوریه به طرف ما کشیده خواهد شد و باعث خواهد شد تا این کشور از دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی دست بردارد.» نگاه کنید به:

- Martin Indyk at Middle East Institute Forum, "Striking a Balance: The Future of US- Syria Relation," *Washington*, 19 May, 2003.

42. Quoted in *Haaretz*, 8 January 2004.

43. "Syria under Bashar (I): Foreign Challenges," op.cit., p. 11.

44. *New York Times*, May 11, 2001 .

45. see: Gary Schmitt, "Democracy in the Muslim World," *Weekly Standard*, December, 2002.

46. *New York Times*, February 15, 2005.

۴۷. دانیل برو میبرگ، «آزادسازی در برابر دموکراسی»، ترجمه آرمن نرسیسیان، روزنامه ایران، ۱۳۸۲/۹/۱۱ .

48. The World Bank, World Development Report 2004, *Washington D.C: the World Bank*, 2003, pp. 252-3.

49. Moshe Ma'oz, op.ct., p. 6.

50. Ibid., p. 7.

51. see: Baztab.com, March 7, 2004.

۵۲. لادن اسلامی، پیشین.

53. see: Jim Lobe, "The Damscus Dance," *www.Right Web*. October 31, 2006.

۵۴. ایلسای عربی، پیشین.

۵۵. فردین پازوکی، «رویارویی سوریه با شیطان بین المللی»، روزنامه ایران، ۱۳۸۴/۲/۳۱ .

56. Jime Lob, op.cit.

57. Moshe Ma'oz, op.cit., p. 8.

58. Ibid.

59. Jime Lobe, op.ct.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی